



درآمد

«نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران هنگامی که از آزادگان سرافراز و سید آنان مرحوم ابوترابی و نیز مرحوم شهسواری یاد می‌کند حسرتی جانکاه بر دل و بغضی دردمندانه در گلو دارد. ایشان که ارادت خالصانه نسبت به فرزندان راستین امام، دارد و در گفت‌وگویی صمیمانه به واگویی عظمت و شأن آزادگان سرافراز و ارتباط صمیمانه و سراپا شوق و عشق آنان با رهبر خویش می‌پردازد.»

«آزادگان و امام، مقایسه‌ای بین آزادگان ایرانی و اسرای عراقی و یادی از سید آزادگان» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران

اسارت آغاز سختی‌ها و در عین حال تحولات عظیم است...

من موردی را به یاد ندارم. آخرین حلقه اتصال به دفتر امام، هلال احمر بود یا خانواده فرد آزاده و لذا امکان کشف موضوع، بسیار اندک بود. خانم متدینی در هلال احمر در این زمینه فعال بودند. من شخصاً ایشان را ندیدم، ولی اخبار فعالیت و پیگیری مستمر و صادقانه ایشان را دریافت می‌کردم. پاسخهای حضرت امام (ره) همراه با مکاتبات خانواده‌ها و اقوام ارسال می‌شد و لذا کشف ماهیت آنها چندان ساده نبود.

آیا موردی بود که پاسخ امام (ره) به دست آزاده نرسد؟ بله. گاهی اوقات رژیم عراق نامه‌ها را تحویل اسرا نمی‌داد و در میان آنها گاهی هم پاسخهای امام بود. به همین دلیل بسیاری از آزادگان هنگامی که به ایران بازگشتند، به دفتر امام مراجعه کردند و نسخه‌ای از پاسخ امام را دریافت کردند. از حساسیت امام نسبت به پیگیری وضعیت آزادگان، قبل از پیروزی انقلاب و در دوران دفاع مقدس چقدر مطلع بودید؟ حضرت امام (ره) هنگامی که در نجف تشریف داشتند، به شدت پیگیر وضعیت زندانیان در بند رژیم بودند. ایشان سالیان جوانی و میانسالی خود را در آنجا سپری کرده بودند و به یاد ندارم که هرگز در نقطه خوش آب و هوا و یا با تسهیلات ویژه‌ای زندگی کرده باشند. در گرمای خشک و سوزان نجف و در دمای بین ۴۵ تا ۵۰ درجه، امام پیوسته در مناطق فقیرنشین و عاری از تجهیزات زندگی می‌کردند و اعتقاد داشتند تا هنگامی که اکثریت مردم در جنگال رژیم و در شرایط دشوار به سر می‌برند، زندگی در شرایط آسوده، جفای بر آنان است، در حالی که بودند علمایی که در محله‌های

بر سر راه ارسال آنها وجود داشتند. چندان زیاد نبود و لذا امام عمدتاً خودشان پاسخ می‌دادند. گاهی لحن نامه به گونه‌ای بود که نویسنده انتظار پاسخی را نداشت، یعنی نامه آدرس نداشت یا سئوالی را مطرح نکرده بود و معلوم می‌شد فقط می‌خواستند عرض سلامی و ارادتی داشته باشد. مواردی را که مشخص بود نویسنده منتظر پاسخ است، قطعاً جواب داده می‌شد و امام با همان ادبیات و لحن صمیمی و زیبا و پر معنا و عمیق خود، علاقه‌شان را به اسرا ابراز می‌کردند. نامه‌های اسرا به امام و پاسخهای ایشان، خاطرات شگفت‌انگیز آن سالها را به خوبی نشان می‌دهند و اسناد پرارزشی از واقعیت‌های اسارت، عشق اسرا نسبت به رهبر و امام خویش و توجه ویژه حضرت امام (ره) به ایشان هستند.

نکات ایمنی به چه شکل رعایت می‌شدند؟ حضرت امام (ره) غالباً با نام عبدالله امضا می‌کردند و یا به تناسب عنوانی که فرد اسیر به کار برده بود، با او سخن می‌گفتند. البته اسرا خط و ادبیات امام را می‌شناختند، اما افراد واسطه، اغلب از این امر آگاهی نداشتند. ما همیشه اصل نامه‌ها را برای آزادگان می‌فرستادیم و یک کپی از آنها را نگه می‌داشتیم تا اگر به دلایلی، نامه امام به دست اسیر نرسید، نسخه‌ای از آن برای ضبط در تاریخ باقی بماند. همین جا از آزادگانی که نامه‌های حضرت امام را در اختیار دارند می‌خواهم آنها را به محل‌های امنی که به منظور حفظ آثار دفاع مقدس به وجود آمده‌اند، بسپارند تا همگان از این گنجینه‌های پر بها بهره‌مند شوند.

آیا موردی پیش نیامد که موضوع به اصلاح لو برود؟

با توجه به این نکته که حضرت تعالی واسطه‌ای بودید بین آزادگان و حضرت امام (ره) و نامه‌های آنان را به ایشان می‌رسانید، در مورد نگرش و احساس امام (ره) نسبت به این نامه‌ها مطالبی را ذکر کنید.

در دوران دفاع مقدس، از سوی آزادگان نامه‌های متعددی خطاب به حضرت امام (ره) ارسال می‌شدند. برخی از این نامه‌ها مستقیماً از طریق هلال احمر به دفتر می‌رسیدند و بعضی‌ها را هم اسرا به ضمیمه نامه‌هایی که برای والدین خود ارسال می‌کردند، می‌فرستادند و از طریق آنها به دفتر امام ارسال می‌شد. البته در این نامه‌ها ذکر از حضرت امام (ره) نبود و آنها با تعبیر خاصی از ایشان نام می‌بردند که اعضای خانواده متوجه می‌شدند، مثلاً عناوینی چون پدر پیر یا پدر بزرگ و امثالهم. ما نامه‌های اسرا را عمدتاً خدمت امام تقدیم می‌کردیم و ایشان اکثر آنها را شخصاً و با قلم خودشان جواب می‌دادند و ما از همان کاتالی که نامه‌ها را دریافت می‌کردیم، پاسخها را می‌فرستادیم. مروری بر مجموعه ادبیاتی که اسرا به کار می‌بردند و توصیف وضعیت خودشان و عشقی که به امام داشتند و نیز پاسخهای امام به آنها، رابطه بسیار عاشقانه و صمیمانه اسرا و حضرت امام (ره) و توجه ویژه حضرتشان را نسبت به آنها، متجلی می‌سازد. از سراسر این نامه‌ها و گفت‌وگوها و تعابیر، صمیمیت و ایمان و ارادت، نمایان است.

تفاوت برخورد حضرت امام (ره) با این نامه‌ها و سایر نامه‌ها را بیان نمایید.

تعداد این نامه‌ها به دلیل دشواریها و فیلترهای متعددی که



خنک تر و خانه‌های مجهز زندگی می‌کردند. یادم است که اجاره بها آن روزها زیاد نبود و لذا امام (ره) از زندگی در محله‌های به اصطلاح بالای شهر، مطلقاً رویگردان بودند. حتی بارها به امام اصرار شد که دست کم شبها را در جای خنک‌تری بگذرانند، ولی ایشان هرگز نپذیرفتند و پیوسته مردم تحت ستم و فقیر و مبارزان در بند را خاطر نشان می‌ساختند و می‌فرمودند در زمانی که عده‌بی‌شماری در زندانها و سپاه‌چالها شکنجه می‌شوند و زجر می‌کشند، من نمی‌توانم آسوده زندگی کنم. وضعیت زندانیان سیاسی، به شدت حضرت امام (ره) را آزار می‌داد و با آن که همه نوع امکانات در اختیار ایشان بود، به عنوان همدردی با مستضعفان و افراد دربند و تحت ستم، زندگی دشواری را سپری می‌کردند و هیچ نوع ابزار و امکان آسایشی را بر خود نمی‌پسندیدند. پس از پیروزی انقلاب هم که عملکرد امام بر همه اهل عالم آشکار است، حضرت امام نسبت به کل مستضعفین

عالم، شفقت و رحمت داشتند و در این عرصه، آن سرخ پوست آمریکایی با آن جوان آلمانی و مسلمانان فلسطین و مظلومان تحت ستم در سراسر جهان، برای ایشان فرقی نداشتند و هر جا نشانی از ظلم می‌دیدند، صمیمانه می‌جوشیدند و می‌خروشیدند و تا جایی که در امکان و توان ایشان بود، به دفاع از مظلوم می‌پرداختند. بدیهی است که ایشان نسبت به شیعیان، مؤمنین، مخلصین و ایثارگران علاقه بیشتری داشتند. حضرت امام (ره) لحظه‌ای از یاد و نام شهید، ایثارگران، اسرا، رزمندگان و تمامی کسانی که به شوق دیدار حق، از جان و مال و فرزند می‌گذشتند، غافل نبودند. نگاه شما به مقوله اسارت، چیست؟ شهید به لقاء الله و بالاترین قرب الی الله نائل می‌شود، اما اسارت آغاز سختی‌ها و در عین حال تحولات عظیم است. اسیران ما در دوران اسارت نیز همچون جبهه‌ها، مقاومت کردند و حتی شاید بتوان گفت که این مقاومت‌ها، در زیر چکمه‌های رژیم سبع بعضی عراق و فشارهای جسمی و روانی طاقت فرسایی که بر آنها وارد می‌شد، اگر دشوارتر و شگفت‌انگیزتر از عرصه‌های نبرد نباشد، کمتر نیست. جلوه‌های رشادتهای اسرا را جهان به چشم خود دیده است. هنگامی که به یاد شهید شهسواری می‌افتم، جلوه‌ای از عظمت انسان مؤمن، در ذهنم متجلی می‌شود. آن روستایی با صفا، آن شهید بزرگوار از دور دست‌ترین نقاط ایران آمد تا با آن چهره آفتاب سوخته سیاه و رنج کشیده که بیانگر کم‌ترین امکانات زیست و حداقل بهره‌وری از نعمات دنیوی

که بازتاب وسیع و عجیبی داشت. در آنجا بود که همگان دانستند حتی نوجوانی که به سن بلوغ هم نرسیده، نه از روی جهالت که با بصیرت محض به جبهه رفته و اسیر شده و چنان به آرمان خویش پایبند است که از مصاحبه با خبرنگار بی‌حجاب هم امتناع می‌کند. این برخورد اثرات عجیب و بازتاب بسیار وسیعی داشت. از میان عده‌ای که در زمان حیات امام برگشتند، یکی هم این نوجوان شجاع بود. امام نسبت به او محبت فراوان کردند و ملاقات بسیار جالبی بود. در هر حال تعداد افرادی که موفق شدند قبل از رحلت حضرت امام (ره) به ایران بازگردند، زیاد نبود و آنهایی هم که بعداً آمدند، عملاً آزوی دیدار ایشان به دلشان ماند.

به نظر شما تفاوت آزادگان ما با اسرای عراقی از لحاظ کیفیت اسارت، روحیه و برخورد با این مسئله، چگونه بود؟

چه در دوره صدام و چه بعد از او، ارتباطات و مذاکرات ما برای تبادل اسرا توسط امیر سرتیپ نجفی صورت می‌گرفت. ما اطلاعات لازم را به او می‌دادیم و ایشان مذاکرات را انجام می‌داد. پرونده اسرا هم در آن هنگام، در بنیاد شهید بود. اسرا پس از آزادی تحت پوشش آزادگان قرار گرفتند. ما اطلاعات دقیقی درباره اسرای شهید و مفقودین اعم از مفقود الجسد و مفقود الاثر داشتیم. نکته‌ای که چه در دوره صدام و چه پس از او، بسیار تلاش کردیم، پاسخی برایش پیدا کنیم و نشد، آمار کشته‌ها و اسرای عراقی بود، در حالی که ما آمار دقیق آنها را داریم. غربی‌ها پیوسته القا می‌کردند که ایران در جنگ با عراق میلیونها تن کشته داده است. به اعتقاد من حتی یک کشته هم، بسیار است، ولی آنها می‌خواستند چنین القا کنند که رژیم ایران از سربازان خود به عنوان گوشت مقابل توپ و تانک استفاده می‌کند، ایرانی‌ها ابزار ندارند، جنگ بلد نیستند و جان جوانانشان برایشان ارزشی ندارد. رقم حدود صد و شصت هزار شهید جبهه‌ها و بیست هزار تن در حواشی جنگ و بمبارانها ارقام القا شده آنها از زمین تا آسمان فرق دارد و اهداف مزورانه آنان را نشان می‌دهد.

بود، تا آخرین گلوله بچنگد و سپس اسیر شود و آن صحنه عجیب را در تاریخ به یادگار بگذارد.

آیا حضرت امام (ره) هم آن صحنه را دیدند؟
حتماً دیدند. ایشان جزء جزء مسائل و حوادث را پیگیری می‌کردند و خوشبختانه آن صحنه باشکوه، بارها از تلویزیون پخش شد. اسیری که دشمن دستهای او را بسته و محاصره‌اش کرده، زیر لگد و قنداقه‌های تفنگ و در حالی که او را به سوی قتلگاه می‌برند شعار مرگ بر صدام بدهد. ماشاء الله به این همه عظمت و شکوه! این چه ایمان و چه شجاعتی است! آیا چنین قدرت و شهامتی جز در سایه ایمان محض و اخلاص مطلق و اعتقاد عمیق به الطاف خداوندی میسر می‌شود؟

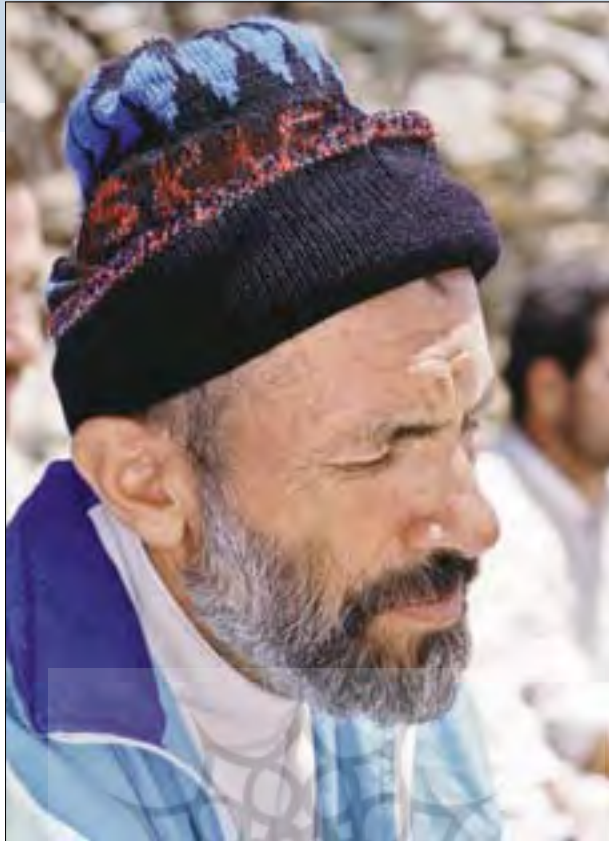
در زمان حیات حضرت امام (ره) اسرای که آزاد شدند، بسیار کم بودند. آیا از آن دوران خاطره‌ای دارید؟
یادم هست یکی از آنها پسر بچه‌ای بود که حاضر نشد با خبرنگار زنی که حجاب نداشت مصاحبه کند و آن زن ناچار شد روسری بپوشد. او آن شعار مشهور
ای زن به تو از فاطمه این‌گونه خطاب است

زیبنده‌ترین زینت زن حجاب است

را تکرار می‌کرد. قبل از انقلاب، من این شعار را همراه با آیه «و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و...» را خطاطی می‌کردم و به صورت تابلویی نوشتم. یادم هست به هر چاپخانه‌ای مراجعه کردم که آن را چاپ کنند، کسی زیر بار نرفت. بسیار تلاش کردم و سرانجام به دشواری چاپ شد و به سرعت دست به دست گشت و این شعار بر زبان مردم جاری شد. این نوجوان هم در آنجا و در اسارت، این شعار را خواند



مواردی را که در نامه‌ها مشخص بود نویسنده منتظر پاسخ است، امام با همان ادبیات و لحن صمیمی و زیبا و پر معنا و عمیق خود، علاقه‌شان را به اسرا ابراز می‌کردند. نامه‌های اسرا به امام و پاسخهای ایشان، خاطرات شگفت‌انگیز آن سالها را به خوبی نشان می‌دهند



کمال را طی کرد. در آن سالها، من با ایشان آشنایی نزدیک داشتم. حالات معنوی، ادب، وقار و تواضع بسیار جالب و شاخص ایشان، بندگی و خلوصی که در تمامی ابعاد زندگیش جاری و ساری بود، همه و همه، یادآور مردان نیک خداوند بود. این همه خلوص به ویژه در پیاده‌روی‌های مکرری که به سوی کربلای معلی داشت جلوه می‌کرد. او سالی چند نوبت پیاده از نجف به کربلا می‌رفت. یادم هست که ایشان بیشتر در کاروان شهید آیت‌الله مدنی بود. من و شهید حاج آقا مصطفی هم اغلب با کاروان آقای حبیبی می‌رفتیم. در هر کاروان بیش از ۴۰ نفر نمی‌توانستند باشند و این کاروانها معمولاً به موازات هم حرکت می‌کردند و در محل اتراق‌ها به هم می‌رسیدند. در هر حال حالات معنوی مرحوم آقای ابوترابی در مسیر زیارت امام حسین (ع)، صحنه‌های بسیار دل‌انگیز و فراموش‌نشده بود. بعد از آزادی هم که همراه با آزاده‌های دیگر به این پیاده‌روی‌ها ادامه می‌دادند. چندین و چند بار تا مشهد مقدس رفتند، چند بار به قله دماوند صعود

کردند. چند بار تا مرز خسروی رفتند. در هر حال ایشان مسافتهای بسیار طولانی را به سهولت طی می‌کرد، زیرا از همان جوانی به این کار عادت داشت. سرانجام هم هنگامی که همراه پدر پیرشان برای شرکت در مراسم شب خاطره یکی از شهدا و زیارت حضرت امام رضا (ع) می‌رفتند، به دیدار حق شتافتند. خضوع و تواضع ایشان، رفعت و شانی شایسته را برای این سید بزرگوار به ارمغان آورد.

و سخن آخر؟
من به آزادگان عزیز ارادت دارم، البته من که هستم که از ارادت به این بزرگواران سخن بگویم، فقط می‌خواهم عرض کنم که ارادت و محبت من نسبت به این عزیزان حد مرزی ندارد، اما در مجموعه ایشان، نسبت به دو نفر ارادت و محبت ویژه‌ای دارم. یکی مرحوم ابوترابی و دیگری مرحوم شهسواری. مرحوم شهسواری بسیار سلیم النفس و در عین حال رفیع‌المنزلت بود.

در تصادف هم از دنیا رفت. بله و شاید در نحوه درگذشت این دو هم پیامی نهفته باشد. مرحوم ابوترابی در حال عزیمت برای زیارت حضرت امام رضا (ع) همراه پدر پیرشان و مرحوم شهسواری در حال حرکت به سوی مجلسی که در آن قرار بود از شهدا و اسرا تجلیل به عمل بیاید به لقاءالله پیوستند. هر وقت یادم از مرحوم شهسوار می‌آید، احساس ارادت و محبت بی‌نهایت به او می‌کنم و در برابر عظمت او احساس کوچکی می‌کنم. اینجاست که معلوم می‌شود عناوین و اعتبارات ظاهری نیست که به آدمی رفعت و شأن می‌بخشد. اعتبارات دانشگاهی و حوزوی نیست که به آدمی منزلت می‌دهد، تبت و مکانت آدمی در جوهره‌ی الهی است که این بزرگواران به تمامی از آن بهره‌مند بودند. خداوند، آزادگان سرفراز ما را بلند مرتبه‌تر و ارجمندتر گرداند. بسیاری از آنها هم زرمنده، هم خانواده شهید، هم اسیر، هم جانباز و گاهی هم شهید بوده‌اند و جمع الجمع. خداوند، ما را نسبت به شأن و مرتبت ایشان واقف و قدرداران رنجها و زحمات آنان گرداند.

در آفتاب ۷۰ درجه بود، به طوری که آب جوش می‌آمد و اگر در آن دست می‌گذاشتید، پوستتان می‌سوخت. در چنین شرایط خوفناکی، اسرای ما حاضر نشدند سر سوزنی از آمانهای خود عدول کنند. اسرای ما در زندانهای عراق چنین اوضاعی را داشتند و غربی‌های مدعی حقوق بشر می‌دیدند و دم نمی‌زدند و اسرای آنها در اینجا مورد احترام و پذیرایی

**در نجف اشرف و در جوار امیرمؤمنان،
در مکتب امام و همراه با ایشان، مراتب
کمال را طی کرد. در آن سالها، من با
ایشان آشنایی نزدیک داشتم. حالات
معنوی، ادب، وقار و تواضع بسیار جالب
و شاخص ایشان، بندگی و خلوصی که
در تمامی ابعاد زندگیش جاری و ساری
بود، همه و همه، یادآور مردان نیک
خداوند بود**

بودند. در شرایط سخت جنگ برای اغلب مردم ما امکان خرید میوه نبود، در حالی که من یادم هست برای پنجاه شصت هزار اسیر عراقی هندوانه تهیه می‌شد و دقیقاً مثل یک مهمان از آنها پذیرایی می‌شد. حضرت امام (ره) و مسئولان رژیم هم پیوسته مسئولین مراقبت از اسرا را به رعایت موازین شرعی و اخلاقی توصیه می‌کردند. از مرحوم ابوترابی خاطراتی را نقل کنید. سید بزرگوار، بنده خالص خدا، مرحوم آقای ابوترابی، نماد شکوهمند آزادی است. او قبل از آنه که در دانشگاه انسان‌ساز اسارت، به نقطه اوج و کمال برسد، در نجف اشرف و در جوار امیرمؤمنان، در مکتب امام و همراه با ایشان، مراتب

چرا روی این نکته اصرار داشتند. چون اگر مشخص می‌شد که عراق با آن همه تجهیزات و امکانات و یاری‌هایی که از سوی تمامی کشورهای غربی و آمریکا و حتی شوروی به او می‌شد و با استفاده از آواکس‌های پیشرفته و ماهواره‌های آمریکایی و سیستم‌های جاسوسی پیچیده و ارتش مجهز به آخرین ادوات جنگی غرب، حتی نصف ما هم کشته داده است، برای آنها یک شکست بزرگ نظامی محسوب می‌شد. با چنین آمادگی و انسجام قدرتی، آنها نباید چندان کشته می‌دادند، اما همین که تاکنون آمار کشته‌شدگان خود را مخفی کرده‌اند، دلیل قاطعی بر شکست نقشه‌های مزورانه آنهاست. آنان نیک می‌دانند که اگر آمار دقیق کشته‌های خود را افشا کنند، بهترین ابزار را برای تحلیلگران نظامی ایران فراهم آورده‌اند تا سیستم‌های دفاعی و مسلحانه خود را از بیش از پیش بهبود بخشند و تقویت کنند. در مورد اسرا اما، تعداد مشخص بود و لذا این سؤال مطرح بود و هست که چطور با این همه تدارکات و کمک‌های مالی و تسلیحاتی، تعداد اسرای آنها از ما بیشتر بود؟ جمعیت کشور ما از آنها بیشتر است، اعزام نیرو هم از طرف ما بیشتر بوده، تجهیزات و امکانات هم کمتر داشتیم.

شما علت را در چه می‌بینید؟
نیروهای ما عمدتاً بر اساس عشق، باورهای دینی و اعتقادات عمیق تا آخرین گلوله می‌جنگیدند. آنها عمدتاً معتقد بودند که با باید دشمن را شکست بدهند و یا شهید شوند و کمتر پیش می‌آمد که به اسارت فکر کنند، به همین دلیل تا جایی که امکانات و نیرو و شرایط اجازه می‌داد، تسلیم نمی‌شدند. بر خلاف آنها و در نقطه مقابلشان عراقی‌ها بودند که چون به راهی که فرار و پیرشان قرار گرفته بود، اعتقاد نداشتند و سایه زور بر سر آنها بود، به محض این که قدرت ناظر کاهش پیدا می‌کرد و اقتدار فرماندهی برداشته می‌شد و شرایط را برای تسلیم، مساعد می‌دیدند، گزور کرور تسلیم می‌شدند و لباسهایشان را به نشانه پرچم صلح بالا می‌بردند. به همین دلیل هم عده زیادی از آنها وقتی به این طرف آمدند، تائب شدند و بسیاری در قالب سپاه بدر سازماندهی شدند، خیلی‌ها هم برگشتند و ماندگار شدند. آنها قلباً با رژیم صدام موافق نبودند و لذا به محض این که شرایط، مساعد شد، به فطرت خود رجوع کردند. اسرای ما نماد مقاومتند. داستان اسرای ما در عراق، از داستانهای شگرف تاریخ است. بعد از صدر اسلام و کربلا، ما هرگز در تاریخ، اسرایی چنین مخلص و مقاوم سراغ نداریم. اینان در زیر فشار و سلطه سبعانه سربازان بعثی صدام که در بی‌رحمی و اعمال شکنجه، نظیر و همانند نداشتند، تاب آوردند. بسیاری از آنها مظلومانه در اثر شکنجه‌ها شهید و بسیاری معلول و مجروح شدند. نمونه مشخصی را در ذهن دارید؟

یادم هست افرادی را که سالهای سال، فقط برای این که یک کلمه علیه حضرت امام (ره) نگفته بودند، شکنجه می‌شدند. آن شکنجه‌های خوفناک و این مقاومتهای حیرت‌انگیز بیشتر به افسانه می‌ماند. من خودم مدت کوتاهی در زندانهای عراق بودم. آنجا از سایه خبری نبود و اگر هم بود، واقعاً سرفق‌لی داشت. زیر برق آفتاب دما در سایه ۴۸ درجه و

